



محمد ضیا ضیا

تاپه زنی های سیاسی و عقیدتی

محمد ضیا ضیا (استرالیا)
20-12-2012

یکی از ضربات سنگین، فاجعه زا و سخت مصیبت باری که اکثریت مردم پاک و بیگناه افغانستان را زجر داده و ازان جسماً و روحاً رنج برده اند و می‌برند، از توهین و تحقیر گرفته تا زندان و تبعید و ازان بالاتر به قیمت جان و سرشان تمام شده و بیشمار پیر و جوان، تحصیل کرده و بیسواد، مامور و معلم، کارگر و دهقان، ملا و مولوی... تا سرحد اعدام رسیده اند، همانا تاپه زنی، مارک زنی، اتهام بستن ناحق و به سخن دیگر توتو زنی های عقیدتی و سیاسی بود و است که پس از هفت ثور 57 در پیکر جامعۀ ما تاهنوز چون دانۀ سرطان و مریض مزمن باقی مانده است. تاپه زنی، ابتکار رژیم هفت ثور نیست، از قدیم در کشور ما وجود داشت. اما بشکل دیگر و مضمون دیگر. چنانچه حکومت های مستبد، بیشترین آزادگان، روشن بینان و حق طلبان را با مارکها یا تاپه زنیهای یاغی، باغی، طاغی، سرکش، بغاوتگر، خرابکار و حتی دزد، رهن، قاتل، مجنون و دیوانه تشهیر میکردند و هرگونه ناروا را به حق شان انجام میدادند. و یا برعکس آن که غازی امان الله خان از سوی دسیسه سازان خارجی و مزدوران داخلی با تاپه های (لاتی، کافر، مرتد و...) به کفر و الحاد متهم شد و شیرازۀ نظام ملی، اسلامی و وطندوستانه او را از هم پاشیدند. کارد یا شمشیر تاپه زنی هفت ثورها دو سر داشت؛ یکی: کارد تاپه زنی (عقیدتی) و دیگری (سیاستی).

عقیدتی اش به این معنی: هر کس باید جهان را از دریچه فلسفه ماتر یا لسم دیالکتیک ببینند، هرگونه آیدلوزی غیر ازان در نزد شان مردود و دیگر اندیشان در نزد آنها مطرود بود. روی همین دلیل تعدادی از جوانک های سازمانی (ناخوانده به منبر بالا شده) آنها حتی با پیچه سفیدان، سر سفیدان و بی سوادان و با جوالی ها، مزدور کارها، دهقانهای که با داشتن عقاید محکم سنتی اسلامی سالها عمر گذشتانده بودند، مقابل میشدند (به زعم شان که مردم تاریک اندیش را در پرتواندیشه نوین و مترقی روشن بسازند) با آنها مضحکۀ بحث های عقیدتی بر پا میکردند. همچنان کلنهای شان میدیدند و میدانستند که کلانچه های آنها کسانی راکه در دفاتر و ادارات ملکی و نظامی و همچنان در موسسات و فابریکه ها و حتی کسانی که به کار های شخصی مشغولیت داشتند، بدون آنکه آنها به مسایل حکومتی و حزبی شان کاری داشته باشند، اما با عشق و علاقه ای که به دین اسلام و خدا پرستی داشتند و پا بند به نماز و روزه و سایر مناسک دینی بودند، این دسته مردم را زیر نام (اخوانی) و بعداً (اشرار) تاپه یا مارک میزدند و هر کدام شانرا زیر تعقیب، توهین، تبدیل یا اخراج از وظیفه و سرنوشت شان را تا زندان و اعدام میکشانند. چنانچه در اثر همین تاپه زنیها هزاران

پیرو جوان که هیچگونه ضرری به حزب یا رژیم شان نرسانده بود، داغ دیده اند و سر به نیست شده اند.

واما شمشیر سیاسی آنها:

پس از اخوانیها دشمن شماره دوم شان (شعله ای ها یا ماهوئیست ها) بودند که خلقیها و پرچیها از نظر عقیده یا آیدلوژی با آنها کدام اختلاف نداشتند؛ یعنی هر دوی شان (گل یک باغ بودند) و هردو میخواستند، بر مبنای آیدلوژی مائو یالیسم دیالکتیک، مارکسیسم لیننیزم را پیاده کنند. آنچه تفاوتی میان خلقیها و پرچیها از نگاه سیاست عملی باشعله ایها وجود داشت، همانا سلیقه های چینی و روسی بود که در تطبیق آن شعله ای ها به پیروی از نظرات ماهوتسه دونگ، رهبر حزب کمونیست چین شیوه های سختگیرانه استالینی را برگزیده بودند و خلقیها و پرچیها به تاسی از سیاست نرم یا مبارزه مسالمت آمیز حزب کمونیست ماسکو شیوه روسها را، انتخاب کرده بودند.

بدون شک خلقی ها و پرچی ها بخاطر قلع و قمع شعله ای ها یا ماهوئیست ها که مخالف شان تلقی میشد، مبارزه بی امان میکردند. درین راستا، نه تنها موظفین استخباراتی اکسا و خاد بلکه فرد- فرد وابسته به حزب دموکراتیک خلق در شناسایی و راپور رسانی به مقامات استخباراتی رژیم، سهم میگرفتند که این کار شان بسیار طبیعی هم بود. اما وا حسرتا که صدها و هزارها جوان، نوجوان و معمر تحصیلکرده، پاک طینت، اسلام اندیش و آزاد اندیش که با زیورعلم آراسته و وارسته از هرگونه سیاست بازیهای مردم فریبانه بودند و بویژه آنهائیکه به آزادی و جهاد ایمان داشتند و اما میدانستند که ریشه تنظیمهای به اصطلاح جهادی از کجا آب میخورند، ازین رو به تنظیمها اعتبار چندانی نمیدادند و به همین دلیل با آنها نمی پیوستند. آنگاه ماموران اطلاعاتی، مستنطقین، سارنوالان و قضات رژیم فیصله میکردند: چون متهم تحصیلکرده و روشن است، کدام اسناد و شواهدی وجود ندارد که به گروپ اخوانیها یا تنظیمهای اسلامی رابطه داشته باشد. پس حتماً (شعله ای) است و به این جرم مجازات شود.

بد بختی دیگر این بود که تنظیمهای اسلامی به مراتب بی رحمانه تر و پرقصاوت تر از هفت ثوریها، گروه های تحصیلکرده، آزاد اندیش و اسلام اندیش را که بر بنیاد مجبوریتها در ادارات و موسسات دولتی رژیم بحیث مامور، معلم صاحب منصب و حتی کارگر، ملازم و خادم کار میکردند و یا در ساحه های زیر کنترل رژیم زیست داشتند، همین مسلمانها!! بسیار بی انصافانه و ظالمانه و غیر منطقی بر جبین آنها تاپه ها و مارکهای خلقی، پرچی، کافر، کمونیست و ملحد را می گذاشتند، چنانچه در صف مجاهدین واقعی، مدعیان دروغین اسلام نیز دستهای نا پاک شانرا به خون هزاران فرد مومن و مسلمان رنگین ساخته اند.

العجب اینکه: در میان مجاهدین اصیل و واقعی که عشق به اسلام، وطن و ناموس داشتند، عده زیادی از دزدان، رهنزان، قمار بازان و بد نامترین افراد از نگاه اخلاقی جای گرفته بود که همچو کسان که بیشتر آنها بیسواد بودند، وقتی جوان یا پیر مومن و تحصیلکرده را در قبضه می آوردند، از آنها امتحان دین و دینداری اخذ میکردند. و چه خنده آور که مردم در مورد اینگونه اشخاص طنز ها و فکاهیاتی بر زبان میآرند. چنانچه در مورد برخی تنظیمی های تفنگدارانقل میکنند: کدام کس از آنها از کدام معلم بگونه امتحان مسلمانی پرسیده بود که (وضوی پیشین چند رکعت است) و یا به جای دعای (قنوت) از کسی پرسیده بود که دعای (قروت) را برایش بخواند.

بلی! تنظیمی ها نیز زمانیکه اشخاص تحصیلکرده و مکتب خوان را در قبضه می آوردند و متیقن می شدند که با دستگاه های رژیم همکاری ندارد و یا در برابر رژیم نفرت دارد، اما با تنظیمی های مسلمانی نیز علاقمندی ندارد. تنظیمیها به نوبه خود اینچنین اشخاص را تاپه یا مهر و یا مارک شعله ای میزدند. در حالیکه این دسته افراد هم از خلق و پرچم نفرت داشتند و هم از شعله ایها. و به این باور بودند که: نه کل ماند نه کدو... خاکبر سر مسلمان نهای فروخته شده و بی آبرو.

حاصل سخن اینکه، مردم ما ازین تاپه ها و مارک های بی اساس سخت قربانی ها داده اند. احياناً اگر کسانی در شرایط حاضر و مخصوص در دنیای هجرت، آنهم در

کشور های غربی که هیچ نوع قیوداتی در چگونگی پذیرش اندیشه افراد در چار چوب دموکراسی وجود ندارد، میتوانند بصورت آزادانه، جوانمردانه وبدون هراس آیدلوژی خود را آشکار بسازند وبه قول عوام که (شنگ خود را معلوم کنند). در غیر آن اگر بازهم کسی درین کشور ها وبر مبنای منطق هفت ثوریهها وبرخی تنظیمیهای بیسواد بالای اشخاص وافراد مارک، تاپه، تتو، ویا مهر بیجا میزنند وبا اینکار شان هموطنان ما مورد آسیب قرارمیگیرند، نشانه ای از کم خردی (تاپه کاران) خواهد بود.
شما چه نظر دارید؟